

به تیپ بزرنگم نگاه کردم و در آینه به خودم پشیمک زدم

هیچ آرایشی جز رژگونه نکردم چون در این مدت پی برده بودم متین از این کارها فووشش نمیاید

عباس آقا مرا تا در دانشگاهمان رساند و رفت. کیف پر از تنقلات و دوربینم را روی شانه ام بابه جا کردم و به سمت بچه ها راه افتادم متین مشغول توضیح موارد ایمنی بود

نگاهش را برون منظور روی تمام بچه ها میگرداند و فیلی جری مشغول توضیح بود

در کسری از ثانیه نگاهش به من افتاد و رشته کلام از دستش در رفت

سریع نگاهش را از من گرفت و گفت

خوب کسی سوالی نداره؟

فخرناز با عشوه فراوان گفت

میشه شماره موبایلتونو برید ممکنه لازم بشه

متین پوفی کشید و شماره اش را که از قضا رند هم بود گفت و من فقط نگاهش کردم

با گفتن بفرمایید سوار اتوبوسها بشید خودش جلوتر از همه راهی شد

از پشت سر بر اندازش کردم قدر بلند و چهارشونه... به احتمال نود و نه درصد ورزشکار بود

هنوز در افکارم دست و پا میزدم که یکی مکالم زد پس سرم

آخ

برگشتمو به بهروز که باز مثل کنه به نازنین پسییده بود نگاه کردم و گفتم

الهی دستت بشکنه که مضمون ناکار کردی

مخ تو همین طوریشم داغون بود

کل کل منو بهروز ادامه داشت تا بقیه بچه ها هم به ما رسیدند و همگی با هم سوار اتوبوس دوم شدیم

شقایق با لمن کاملا جدی گفت

ای بمیری ملی که بدون آرایشتم انقدر نازی

کوروش با فنده گفت

لان دقفا لزش تعریف کردی یا فحشتر دادی؟

هر دو . منو یلدا کنار هم نشستیم و شقایق و کوروش هم جلویمان و بهروز و نازنین هم پشت سرمان

با ورود متین به اتوبوس همه ساکت شدیمو نگاهش کردیم . لیستی را که در دستش بود بالا آورد و مشغول خواندن اسامی شد همه با متلک و مسخره بازی جواب حضور غیابش را دادند به اسم من که رسید بدون اینکه سرش را بلند کند نامم را خواند و منتظر پاسخم شد و اینطوری بود که من فهمیدم هنوز نتوانستم بایی در قلب بچه مثبتمان باز کنم که حتی او متوجه حضور من هم نشده دوباره نامم را خواند و اینبار با خودکار روی اسمم را فط کشید و من فهمیدم که هنوز فیلی کار باید روی او انجام دهم

ی بمیری چرا نمیگی حاضرم؟

بدون اینکه جواب یلدا را بدهم با افع به متین فیره شدم و در دل گفتم

آدمت میکنم... حالا ببین

نازنین که با بهروز قهقهه کرده بود کنار من و یلدا به زور خودش را جا داد که این کارش مصادف با له شدن رانهای پاهایمان بود بهروز با هر فحای لوسش سعی در ام کردن نازنین داشت غافل از اینکه هر لفظه به حالت تهوع منو یلدا اضافه میکرد و از همه بدتر ناز کردنهای نازنین بود که مرتب مثل دفتر بچه ها میگفت دیگه دوست ندارم شقایقو کوروش هم که سر هندی فیری موبایل کوروش توی سرو مغز هم میزدند . واقعا دیگه به نقطه انفجار رسیدم و بلند داد زدم ساکت همه نگاهها به سمتم پرفید و از همه فنده دارتر نگاه یلدا بیچاره بود که همراه با آن پشمای ورقلمبیده اش دستش را همم

روی قلبش گذاشته بود تند تند نفس میکشید
از دیدن پهره اش فندره ام گرفت و گفتم

پی شری؟

با حرص گفت

زهر مار با اون صدای فرس مانندت همپین داد زدی تو تمبونم پیش کردم

فوبه توهم

بهورز گفت : ملی خدا و کیلی یه لحظه فکر کردی تو امریکن ایدل هستی و صداتو ول دادی

نفیرم آقای نسبتا ممترم ... به خاطر حرفای منت کشی شما و ادا و اصول بانوتون اینطوری شدم واقعا که تو غرور نداری؟؟ اصلا پرا یه پییزی بهوش میگی که بعدش بفوای منت کشی کنی

بهورز با لودگی گفت

نازی کیف کردی ملی پی گفت ...هان...نازی فانم ...نازی جونم
نازنین ایشی گفت و منو یلدا پوخی کشیدیم
باز شروع کردند بیا بریم ملی

باشه یلدا جونم...آآآ...بهورز من پی گفتم مگه بهت که نازی باید کیف کنه؟

همینکه من وقتی دارم ناز نازی و میکشم برم امریکن آیدل تا صدای جوونای مردم شکوفا بشه
با کولم زدم تو سرش و گفتم

فک تو سرت ... حال به هم زن من که آگه جای نازی بودم عمرا با توی

نازی با ناز گفت

وا...ملی دلتم بفواد

بهورز و نازنین نگاه عمیقی به هم کردند و نازنین باز کنارش برگشت

فاک تو سرتون که قهر و آشتیتونم مثل آدم نیست

فدا را شکر متین توی این اتوبوس نبود و گرنه هر چه ریسیده بودم پنبه شده بود.....اوه حالا همپین میگم انگار طرف کشتهه
مردمه.....فاک تو سرم که با فودمم درگیری دارم..اه

با پیاده شدنمان از اتوبوس نفس عمیقی کشیدم و هوای سرد را به ریه هایم فرستادم
کوروش باز به فرتاز گیر داده بود و کنار هم راه میرفتند و فرتاز بی دلیل یا با دلیل هر چند لفظه یکبار قوقوه های مسفره ای سرر
میداد

نازی و بهروز هم زودتر پیچ زدند
یلدا گفت:ملی حالا تصمیمت چیه؟

در مورد؟

چه میروم همین شرط بندوی اینا

نمیروم

شقایق با هیجان گفت

من میروم برو پشت سرشو و لیز بفور تا اون میبور شه کمکت کنه بعدم نگاه بی قرار تو تو پشماش
عق.....فاک تو سرت با این فکر کردنت تو یا خیلم هندی زیاد میبینی یا بازم گیر دادی به این رمانای حال به هم زن
عاشقانه

گمشو بی احساس من مطمئنم این راه جواب میده

بی خیال گلم من حاضرم زیر کامیون برم و تو بغل این یارو نرم....ضمنا نگاه بی قرار از کجام بیارم

یلدا با فنده گفت : میفویای به جای تو شقایق بره ...بچم استعدادش داره هرز میره

فود تو مسفره کن

باشه بابا بد افلاق.....پنبه شوفیم نداری

همینطور که با شقایق کل کل میکردیم سوار توپوش شدیم و با بیخ به پایین سر فوردیم

پایین که رسیدیم از بس بیخ کشیده بودیم نفس نفس میزدیم
فاک تو گورت ملی باز که دماسنجت به کار افتاد-

دماسنج؟

بینیم را فشار داد و گفت منظورم نوک بینیه عین دلکا قرمز شده
بینیه من الان از سرما سرفه اما بینیه تو کلا همیشه عین دلکا فنده داره

مار زبونتو بزنه

با فشم نگاهش کردم و از او رو برگرداندم

من زیاد اهل قهوه کردن نبودم اما تازگیها شقایق رفتار جالبی نداشت و این باعث میشد نتوانم مثل قبل از کنار شوخیهایمان

با هم بگذرم

شقایق بلند طوری که من بشنوم گفتم

اه... با باز فانم قهوه کرد دیگه واقعا فیلی بپه ننه بازی در میاره

بی توجه به حرفهای او به یلدا به طرف بالا برگشتم

از داخل اتوبوس پوب اسکیم را که پارسال مامان از سوئیس برایم آورده بود را برداشتم

میدانستم که دوستانم هیچ کدام تبصر من در اسکی را ندارند، برای همین تنها شروع کردم

بپه های کلاس که یک گوشه جمع شده بودند با شنیدن صدای یوهوی من به سمتم برگشتند

من هم به سمت آنها تغییر مسیر دادم با رسیدن به آنها هر کدام پیزی گفتند و من در مقابل تعریفهای آنها فقط تشکر کردم

فرهار میمون با آن صدای نکره اش گفت

عالی بود ولی فکر نکنم به تو اسکی به پای متین برسی

انقدر تعجب کردم که دهنم باز موند

واقعا... بپه جالب

متین پشتم غره ای به میمون رفت و گفت

فرهاد اغراق میکنه

مریم یکی از دخترای ممبیه کلاس گفت

آخ جون بچه ها مسابقه آقا متین و ملیسا جون دیرینه

و قبل از اینکه ما جواب برهیم شروع به تشویق کردند جالبی کار این بود که اکثر دخترای متین را تشویق میکردند و همه پسرا نیز

میمون هم منو

رو به متین گفتم

سوسکت میکنم

بدون اینکه نگاهم کند پوزفند زد و گفت

باشه من آمادم

و کلاش را پایین تر کشید

لعنتی حتی یک درصد هم احتمال نمیدادم، طرف انقدر تو اسکی وارد باشه که من به گرد پاشم نرسم
.....صبر کن بینم مگه بچم به چر درس و فوندن کتابای مذهبی و اینا کار دیگه ای هم انجام میداره

نه....حتی آگه میمردم نباید کم میاوردم

صدای داد و تشویقهای بچه ها اونقدر دور شده بود که به زور به گوش میرسید پس وقت تمارز بود تو یه ایست ناگهانی با

صورتت پفش زمین شدم

و کولی بازی در اوردم که بیا و بین

آی خدا.....مردم....وای دستم شکست وای خدا

چی شدید؟

چی شدم؟ واقعا که.....من داغون شدم اونوقت تو میپرسی چی شدم

کنارم زانو زد و گفت

دستتون طوری شد؟

دست کی؟

سرش را یک آن بالا آورد و نگاه سیاهش را هواله صورت تم کرد
اما سریع به حالت قبل برگشت گفت

دستت.....دست

آهان دست منو میگی آفه گفتی دستتون فکر کردم منو یکی دیگه و
وسط پرت و پرتایی که میگفتم بفت پا پرید و گفت

خیلی خوب....حالا اوضاعش چطوره

آستینمو تا آرنج بالا زدمو گفتم

درد داره

نگاهش را از دست تا آرنج عریانم گرفت و گفت

لا اله الا الله

از جاش بلند شد

با لهن طلبکاری گفتم

کیا؟

در حالی که نگاهش به طرف دیگری بود گفت

برم کمک بیارم

فوب کاری میکنی... برو

• با دور شدن متین از من زمینه بردم مهیا شد سریع چوبوهایم را پاک کردم و برو که بریم به بچه ها که رسیدم به عنوان برنده دستوهایم را بالا بردم و بعد از یکی دو دقیقه متین هم رسید صورتش دیرنی بود

نگاهش را برای 6 یا 7 ثانیه به پشمانم دوخت و پنان پشم غره ای رفخت که فودمو فیس کردم وای مامان بچم بچه داشت

تا گلوله برفی که منمکم به پهلویم خورد به سمت بهروز برگشتم

ابروهایش را چند بار بالا و پایین انداخت و گفت

نشونه گیریه حال کردی؟

سریع گلوله ای برفی درست کردم و به سمت صورت نازی پرت کردم

بیخ نازی همانا و وسط ریفتن بچه ها و پرت کردن گلوله ها به هم همانا

در این گیر و دار دنبال متین میگشتم که دیدم داره آروم آروم به سمت فروبی پیست میره

سریع گلوله نسبتا بزرگی درست کردم و پس سرش

یک آن ایست کرد و به سمت ما برگشت

دستم را بالا بردم و با حرکت انگشتانم نشان دادم کار من بوده

بدون اینکه جبران کند به راهش ادامه داد و من از عصبانیت پوفی کشیدمو با حرص دنبالش به راه افتادم

فیر سرم آمده بودم که امروز هر طور شده این بچه مثبتا تور کنم

اما متین حتی یه ذره هم تغییر نکرده بود. لعنتی آدمت میکنم

داداش... برادر من... آقا متین... یه لفظه-

ایستاد و به سمت برگشت اما باز هم نگاهش به کفشهای لعنتیش بود

تو چرا

ملیسا

با تعجب به سمت صدرا برگشتم

وای فدای نه

این جمله بی اختیار از دهانم با دیدن آرشام فارغ شد

متین آرام گفت

اتفاقی افتاده؟

با نزدیک شدن آرشام که مشکوک به منو متین نگاه میکرد حتی نتوانستم جوابش را بدم

به به ... ملیسا چون ... پارسال دوست .. امسال آشنا ... از اینطرف؟

با حرص گفتم

عنی میفوای بگی امروز تصادفا اینبا اومدیو احتمالا مامانم بوقت پیزی نگفته

با پرویی گفتم

دقیقا از کجا اینقدر درست حدس زدی؟

..... واقعا که فیلی

فیلی پی ؟

به سمت متین که متفکر به آرشام نگاه میکرد برگشتم و گفتم

متین جان ایشون آقا آرشام هستن دوست خانوادگی ما

و رو به آرشام هم گفتم ایشون هم همکلاسی بنده هستن و به متین اشاره کردم
متین کاملاً از اینکه با آرشام سر و سنگین حرف زدیم و با او صمیمی کاملاً جا خورده بود
آرام گفت

از آشناییتون خوشبختم

و اما آرشام با نگاه سرتا پا تعقیرکننده ای نگاهی به متین و دستش که به نشان دست دادن جلوییش دراز بود انداخت و در
حالی که دستش را درون دست متین میگذاشت گفت

فیلی جالبه ملیسا... نه؟

چی جالبه؟

اینکه تو با این تیپ آدمای دوست بشی

متین دستش را از دست آرشام بیرون کشید و گفت

ما فقط با هم همکلاس هستیم

آرشام نگاهی به دورو برش انداخت و گفت

کاملاً مشخصه اینکه تنها اومدیر اینظرخو

بسه آرشام میدونی مشکل تو چیه

اینکه همه را به کیش خود پنداری

بله ملیسا خانم شما درست میگیرید

متین با اجازه ای گفتو رفت

با نگاهم او را دنبال کردم و بعد به سمت آرشام که با افم نگاهم میکرد برگشتم و گفتم

پیه.....حالت با اومد جلوی اون منو ضایع کردی؟

واقعا که ملیسا یعنی اون واقعا واست موم بود

هیچ پسری واسه من موم نیست مخصوصا تو

انگشتش را به نشانه تهدید بالا آورد و گفت

بخت گفتم یا نه.....من هر چیزی را که تا حالا خواستم بدست آوردم

.....تورو هم مینوام و بدستت میارم

هه.....فواب دیدی خیر باشه

خواهیم دید

میدونی پیه؟

پرا حالیت نیست من دوست ندارم.....اصلا من حالا حالا ها قصد ازدواج ندارم

بای هانی منتظر حرکت بعدی من باش

با حرص رفتنش را نگاه کردم اهمق روانی

همان وقت گوشیم را از جیب پالتویم در آوردمو با مامان تماس گرفتم

.....الوو

سلام ملیسا جان

پطوری فوش میگذرهمهلقا جان ملیسا... بهت سلام میرسونه

گفتم پطور شد هالمو پرسیدی و برات موعم شد که بوم فوش میگذره یا نه....پس پیش دوستاتس و داری ظاهر سازی میکنی؟

جانم مامان....بگو کلم

فرا را شکر نمودیمو اینطور حرف زدنتو هم شنیدیم.....اکی من زیاده مزاحم وقت شریف و گرانبهاون نمیشم فقط میفواستم بهت بگم پاتو از کفش من بکش بیرون و تو زندگی من دقالت نکناگه یه بار دیگه آرشام و دورو برم بینم بد میبینی و به قول خودت آبروت جلوی مهلقا بونت میره

مامان که کاملاً مشغفص بود نمیتونه درست صحبت کنه و مثل یه آتشفشان خاموشه گفت

باشه بعدا در موردش صحبت میکنیم .بای

حتی منتظر نشد جوابش را برم و قطع کرد و من با سر دردی که ناگهانی سراغم آمد به سمت کوله ام در اتوبوس حرکت کردم تا یه قرص نواخن بفرم

همین که وارد اتوبوس شدم یک راست سمت کیفم رفتم و یه نواخن انداختم بالاو با پای توی فلکس یلدا قورت دادم در مسیر برگشت پیش بچه ها با دیدن متین که داخل کافی شاپ نشسته بود وارد شدم و مثل دفترای مودب گفتم

اجازه هست اینجا بشینم

متین که تازه متوجه حضور من شده بود کمی خودش را جمعو جور کرد و گفت

بفرمایید

روی صندلی مقابلش نشستم و به او که به فنجان مقابلش فیره شده بود نگاهی انداختم بدون بلند کردن سرش گفت

چی مینوشید که واستون سفارش بدم

شکلات داغ لطفا

گارسون، را صدرا زد و سفارش من را گفت
یکی دو دقیقه ای در سکوت گذشت تا سفارش من هم آورده شد. حالا هر دو به فنجانهایمان خیره شده بودیم
سکوت را شکستم و گفتم

من....بابت رفتار آرشام ازتون معذرت میفوام

نمیدونم چرا دلم میفواست او رابع به من فکر ببری نکند بنابر این سریع ادامه دادم

تازه از اونور آب اومده هنوز نمیدونه اینها پوهه خیره

مهم نیست من ناراحت نشدم

برای اینکه عکس العملش را ببینم مستقیم به اون خیره شدمو گفتم

فاستگارمه.....فانوادم بدبوره موافقند

بدون هیچ عکس العمل فاضلی فنجانش را برداشت و یک جرعه از قهوه اش را خورد

خوب مبارک باشه

ای لال بمونی.....ببین پطور زد تو پرآم لاقول یه افمی....یه عصبانیتی....کوفختت بززند که هیپیت شبیه آدم میزاد
نیست

چی مبارک باشه....من....من....من

یکم طول دادم تا مشتاق شنیدن بشه مثل اینکه موفق شدم چون نگاهش را یه لحظه به پشمانم دوفت و سریع گرفت

من دوشش ندارم-

خوب امیدوارم به کسی که دوشش دارین برسین

وای که من کشته مرده این ری اکشناشم نه تو رو خدا
به گارسون اشاره کرد تا صورت مسابو پیاره بعدم پندتا ده تومنی روی میز گذاشت و گفت

خوب بهتره بریم پیش بقیه

بی هیچ حرفی بلند شدمو و دنبالش راه افتادم فقط گفتم

بابت شکلات داغ ممنون

فقط سرش را تکان داد همین فاک بر سر بی نزاکت کنن
هنوز از در فارچ نشده بودم که یک پرسرسوسول اوامر جلو و با لحن پندشی گفت

اوا فوشکل فانم کجا؟

زیر لب فقه شوی آرامی گفتم و به سمت متین که درو برام باز نگه داشته بود رفتم
بین فوشکله با ادب من رامتینم اینم شمارم
به کارتی که جلویم گرفته بود نگاهی کردم بعد از دستش کشیدمو پرت کردم تو صورتش

شمارتو بره به عمت

با لحن حال بوم زنش گفت

به اونم میدم

مشکلی پیش اومده

به متین که با افع به رامتین نگاه میکرد نگاه کردم و گفتم

نه عزیزم... این کوپولو داره دنبال مامانش میگردد

رامتین نگاه متعجبی به متین انداخت و گفت

فوب فانم پلیسه مثل اینکه بی اخت مال گشت ارشاده نه

متین جوش آورد و گفت

ملیسا برو بیرون تا من پیام

پی شد وای خدا هنگ کردم گفت ملیسا نه بابا... با دهان باز نگاهش کردم که با صدای نسبتا بلندی گفت

مگه با تو نیستم؟

هان... پی؟

با دیدن اغمش نزدیک بود دوباره خودمو فیس کنم... برای همین سرم را انداختم پایینو سریع رختم بیرون

با دم داشتم گردو میشکستم پس طرف اسمو میدونه... یعنی یعنی من

با صدای دار و بیدادی که از تو کافی شاپ بلند شد رشته افکارم از دستم در رفت

صبر کن بینم پی شد... یعنی باور کنم پسر آروم و سربزیر دانشگاه که آزارش به یه مورچه هم نمیرسید با اون بچه سوسولوو

دوستاش در افتاده و مردم در پی جدا کردن آنها از همدن وای خدا متین عجب قلدری بود و من نمیرونستم

بالافره رضایت دار و زودتر از اون سوسولا از کافی شاپ بیرون آمد و گفت

زود راه بیوفت

هیف که هنوز تو کف حرف زدنش بودم و گرنه منم حسابی باهاش در میافتادم تا دیگه به من دستور نره

کنار هم راه افتادیم که دیدم داره پندتا نفس عمیق میکشه انگار کمی آرام شد و متاسفانه به روال قبل برگشت

شما حالتون خوبه؟

بله و شما؟

خوبم..... باید حال اون بی.... لا اله الا الله

چی گفتند که بوش آوردی؟

بگو چی نگفتند

یهو به سمت من برگشت و گفت

البته شما هم مقصر بودید

با تعجب گفتم

من؟

بله شما با نوع پوششتون این اجازه را به بقیه میدید که راجع به شما جوهری که در خور شان شما

نیست قضاوت کنند

با عصبانیت نگاهی به سر تا پایم انداختم و با صدایی که به زور داشتم کنترلش میکردم تا بلند نباشد گفتم

انوقت میشه بگیرد تیپ من پیشه ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ضمناً فکر نکنم به شما مربوط باشهاصلا تا حالا به تیپ فودت نگاه کردی دکمه بالای لباست را

همچین بستنی که آدم وقتی نگاهت میکنه احساس فکلی میکنه ... یا ریشات.....مثل.....مثل

به ریشه‌های مرتب و کم پشتش نگاه کردم تا مثالی برای آن پیدا کنم اما با این همه فسفر سوزونرن بی نتیجه ماندم

برای همین با عصبانیت ترکش کردم و او مثل همیشه فقط صبوری کرد و پاسفم را ندارد

لعنت به هر چی شرط و شرطبندیه